

۱۰۱۷۱۷۵



سهای خرد در آینه‌ی سرنوشت

لغت و کناری در شاهنامه‌ی

حکیم ابوالقاسم فردوسی

پژوهشگر:

علی بروجردیان



انتشارات آوای قلم

سرشناسه	بروجدیان، علی، ۱۳۱۷ -	عنوان قراردادی: شاهنامه برگزیده. شرح
عنوان و نام پدیدآور	سیمای خرد در آئینه‌ی سرنوشت: گشت‌وگذاری در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی / پژوهشگر علی بروجدیان.	
مشخصات نشر	تهران: آوای قلم، ۱۳۹۸.	مشخصات ظاهری: ۳۷۰ص.
شابک	978-622-6710-12-1	وضعیت فهرست نویسی: فیفا
یادداشت	کتابنامه: ص. ۳۷۰.	
عنوان دیگر	گشت‌وگذاری در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی.	
موضوع	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ق. شاهنامه - عقل‌گرایی	
موضوع	Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh -- Rationalism.	
موضوع	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ق. شاهنامه - نقد و تفسیر	
موضوع	Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh -- Criticism and interpretation.	
موضوع	موضوع: Reason in literature	موضوع: عقل در ادبیات
موضوع	موضوع: تاریخ و نقد	موضوع: تاریخ و نقد
موضوع	Persian poetry -- 10th century -- History and criticism.	
شناسه افزوده	فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ق. شاهنامه. شرح	
شناسه افزوده	Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh.	
رده بندی کنگره	PIR۴۴۹۷:	رده بندی دیویی: ۸۱۱/۱۲
شماره کتابشناسی ملی	۵۶۸۷۹۳۰:	

نام کتاب:

سیمای خرد در آئینه‌ی سرنوشت (گشت و گذاری در شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی)

پژوهشگر:	علی بروجدیان	تاریخ نشر:	۱۳۹۸
ناشر:	انتشارات آوای قلم	نوبت چاپ:	اول
صفحه‌آرایی:	انتشارات خانیان	شمارگان:	۱۵۰ جلد
طراحی روی جلد:	انتشارات آوای قلم	قیمت:	۷۵۰۰۰۰ ریال
		شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۶۷۱۰-۱۲-۱

آدرس: تهران - میدان انقلاب - خیابان کارگر شمالی - ابتدای خیابان نصرت - کوچه باغ نو - کوچه داوود آبادی
شرقی - پلاک ۴ شماره تماس: ۶۶۵۹۱۵۰۴ تلفکس: ۶۶۵۹۱۵۰۵

فروشگاه کتاب الکترونیکی و چاپی: www.avapublisher.com

هرگونه چاپ و تکثیر از محتویات این کتاب بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع و شرعاً حرام است.
متخلفان به موجب قانون حمایت حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	مقدمه ناشر.....
۸	تقدیرنامه‌ای از نویسنده.....
۱۱	مقدمه.....

فصل اول

۲۷	بخش یکم: آموزه‌های ررثشت
۵۰	بخش دوم: آغاز انحراف و ایجاد نرنستی‌گری
۶۵	بخش سوم: اُسطوره‌ی آفرینش، جشپه، ضحاک، و فریدون
۹۴	بخش چهارم: آغاز کین ورزی و ظهور پهلوانان

فصل دوم

۱۱۶	بخش یکم: کیکاوس، پادشاه نابخرد و خودکامه
۱۳۸	بخش دوم: سهراب، بازیچه‌ی سرنوشت
۱۵۳	بخش سوم: سیاوش، شاهزاده‌ی نگون بخت
۱۷۱	بخش چهارم: کیخسرو، پادشاه پرهیزکار - طوس، سپهدار خیره سر و بی‌مقدار

فصل سوم

۱۹۸	بخش یکم: داستان بیژن و منیژه، عشق و فداکاری
۲۰۹	بخش دوم: نبرد دوازده رُخ و سرنوشت پیران ویسه

- بخش سوم: جنگ بزرگ و عاقبت شوم افراسیاب ۲۲۸
- بخش چهارم: پادشاه عارف مسلک و داستان رستگاری ۲۳۵

فصل چهارم

- بخش یکم: لهراسب پادشاه سلیم‌النفس و پُر آب چشم، گشتاسب شاهزاده‌ی ۲۵۲
- بخش دوم: رستم پهلوان پُر آوازه و پیر اسفندیار شاهزاده‌ی متعصب و دلیر ۲۷۲
- بخش سوم: پیام خرد ۲۹۴
- بخش چهارم: آینه‌ی س. نوشت ۳۲۸
- سخن آخر ۳۴۵
- منابع کتاب ۳۷۰

جنگ و خونریزی بزرگ‌ترین آفتی است که بشر از آغاز تاریخ نانوشته‌ی زمین خاکی با آن دست به گریبان بوده و این رویداد شوم بیشترین آسیب را بر جامعه‌ی انسانی وارد ساخته است و عجیب اینکه افتخارات کهن جوامع و ملیت‌ها مبتنی بر همین جنگ‌های خانمانسوز است و قهرمانان مورد ستایش مردمان هر کشور از میان خونریزترین جنگجویان برگزیده شده و داستان‌ها و افسانه‌های حماسی هر قوم براساس زندگانی این جنگ افروزان و خونخواران بنیان نهاده شده است و هرگاه ملتی از افتخارات گذشته‌ی خود یاد می‌کند اسامی این قوی پnjگان درتده خو را بر زبان جاری می‌سازد و پیروزی‌های آنان را بر دیگر خون خواران بر می‌شمارد و حال آنکه نتیجه‌ی این جنگاوری‌ها جز ریختن خون هزاران هزار انسان بی‌گناه و گذر از روی اجساد پاره پاره شده‌ی مردمانی که در صاف و صاف زندگی می‌کرده‌اند و آزارشان به هیچ‌کس نمی‌رسیده نبوده است. و از عجایب روزگار آنکه فردوسی بزرگ به منظور بیان مقاصد خود شعر حماسی را بر می‌گزیند که لامحاله تودیف و تشریح اتفاقاتی است که مشحون از وقایع جانخراش مرگ و نیستی است و در زندگی و سببیت انسان فرو غلتیده در جهل و نادانی را نمایان می‌سازد. و این رویداد مصیبت بار و یارویی گردنکشان و قلدران و جهان‌خواران است که حاصلی جز مرگ زودرس انسان‌های ستم پیشه و ستم دیده ندارد و تأثیر آن در بخش اعظم اشعار غم‌انگیز فردوسی انعکاس یافته است که نوמידانه می‌سراید:

سرانجام بستر جز از خاک نیست ازو بهره زهرست و تریاک نیست
چودانی که اندر نمائی دراز بتسارک چرا بر نهی تاج از
البته ناگفته نماند که جنگ‌ها و نزاع‌های کوچک و بزرگ همیشه دو طرف دارد و ما براساس منافع و اعتقادات خود یک طرف جنگ را بر حق یا مدافع حق می‌دانیم و

طرف مقابل آن را مهاجم و مخالف حق اعلام می‌داریم و شاید این تقسیم‌بندی است که اجازه می‌دهد در بستر صحنه‌های مبارزاتی از خرد و خردورزی و یا جهل و نادانی و عدل و دادگستری سخن بگوییم و این مسیری است که فردوسی در سراسر شاهنامه در آن گام برمی‌دارد و در هر قدم ما را با وجوه مختلف ذهن و گمان و خیال آدمی و خواسته‌های معقول و نامعقول انسان آشنا می‌سازد.

توانایم، فردوسی در سرودن شعر و روانی گفتار او بر هیچ‌کس پوشیده نیست و لذا می‌توان به است در سبک‌های مختلف شعری طبع آزمایی کند لکن او شعر حماسی را بر می‌گزیند و با سرمه، پُر شور و ایمانی راسخ و تلاشی شبانه‌روزی گنجینه‌ای را از خود به جای می‌گذارد که با سیری شدن بیش از هزار سال هنوز تازگی و جذابیت خود را حفظ کرده و مخاطبین خود را با هر صنف و طبقه‌ای که باشند به وجد و سرور و تفکر و تأمل وامیدارد. و هموست که به سافرازان می‌گوید:

چو این نامور نامه آید به بُنِ ر من روی کشور شود پُر سَخُن
از این پس نمیرم که من زنده‌ام که تخم سَخُن من پراکنده‌ام
هر آنکس که دارد هُش و رای و دین سر از مرگ بر من کند آفرین

و اما انگیزه‌ی این انتخاب شایسته را می‌بایستی در اوضاع و احوال اجتماعی و زمان و مکانی که او در آن می‌زیسته است جستجو کرد. دَقّ در هُن اشعار و فحوای کلام او مسایل بسیاری را بر ما روشن می‌سازد. و در این مورد کافیست به گفتار پژوهشگر توانا و ارجمند دکتر عبدالحسین زرین کوب توجه کنیم که چه زیبا اوضاع و احوال اجتماعی ایران را پس از تسلط تازیان به تصویر می‌کشد و می‌گوید: «... از آن پس محراب‌ها و مناره‌ها، جای آتشکده و پرستشگاه‌ها را گرفت. زبان پهلوی جای خود را به لغت تازی داد. گوش‌هایی که به شنیدن زمزمه‌های مُغانه و سرودهای خسروانی اُنس گرفته بود، بانگ تکبیر و طنین صدای مؤذن را با حیرت و تأثر تمام شنیدند. کسانی که مدت‌ها از ترانه‌های طرب‌انگیز بارید و نکِیسا لَذّت برده بودند رفته رفته با بانگ

خدای و زنگ شتر مانوس شدند. زندگی پُر زرق و برق اما ساکن و آرام مردم از غوغا و هیاهوی بسیار آکنده گشت»^۱ و در این حال و هوای اجتماعی است که فردوسی به سرودن شاهنامه اقدام می‌کند.

چنانچه میدانیم فردوسی از همان آغاز کار بر روی واژه‌ی «خرد» بسیار سرمایه‌گذاری می‌کند و چنین می‌نماید که او کُل شاهنامه را برای تبیین این واژه سروده است. زیرا پس از ستایش پروردگار بلافاصله بیست بیت شعر خود را در «ستایش خرد» می‌سراید.

فردوسی همان غور می‌کند که رسم و آیین زمان بوده است سخن را با ستایش پروردگار آغاز می‌نماید و عجیب اینکه در همان بیت اول واژه‌ی «خرد» است که بر چشم جان می‌نشیند. وی به‌ویژه از به‌کارگیری لغات نامأنوس تازی از خداوند «خالق» چنین نام می‌برد:

بنام خداوند «جان و خرد» که زین برتر اندیشه بر نگذرد
و جالب این که این موضوع مورد توجه بسیاری از اندیشمندان قرار گرفته است. به‌طور مثال دکتر خسرو خزامی در کتاب گاتها زبانه، واژه‌ی اهورامزدا می‌گوید: «... اهورا به معنی «هستی آفرین» و مزدا یعنی «آبرخرد» دانش بزرگ و یا دانای بزرگ و فردوسی در شاهنامه‌اش واژه‌ی اهورامزدا را به «خدای جان و خرد» ترجمه کرده است که بهترین ترجمه می‌باشد»^۲ با توجه به این گفتار اکنون بازگردیم به متن این بیت. به‌طوری‌که ملاحظه می‌شود خداوند دو چیز مهم را در اختیار بشر قرار داده است. این دو چیز ارجمند اول جان است که در صورت فقدان این عطیه الهی موجودی به نام انسان در صحنه‌ی زندگانی حضور نمی‌داشت. البته جان صرفاً به انسان اختصاص ندارد

۱. دکتر عبدالحسین زرین کوب «دو قرن سکوت» ص ۹۰

۲. دکتر خسرو خزامی گاتها «سروده‌های اهورایی زرتشت» ص ۱۲

و هدیه‌ای است که سایر جانداران نیز از آن بهرمندند ولی هدیه ارزشمند دوم «خرد» است که مخصوص انسان است و سایر جانداران از آن بی‌بهره‌اند و شاید بتوان گفت وجه تمایز انسان و سایر جانداران در همین عطیه الهی است و بنابراین با ارزش‌ترین چیزی است که نصیب انسان گردیده است و هموست که می‌گوید:

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد ستایش خرد را به از راه داد
خرد رهنمای و خرد دلگشای خرد دست گیرد به هر دو سرای
فردی را اینجا نکته‌ای در کار می‌کند که کمتر کسی به آن اشاره نموده است و آن اینکه خرد نه تنها رهنمای انسان در این جهان خاکی است که در سرای باقی نیز یار و مددکار انسان می‌باشد و به عبارت دیگر اگر اعتقاد بر این داریم که روح و روان آدمی به سرای باقی می‌شتابد باید بدانیم که خرد جزء لاینفک آنست. از طرف دیگر او به موضوعی اشاره می‌کند که در حال حاضر روانشناسان بر آن تأکید بسیار می‌ورزند و آن نقش حواس ظاهری در تشکیل و گسترش قوه عاقله می‌باشد و علاوه بر آن به چند مقوله‌ی دیگر نیز می‌پردازد.

خرد چشم جانست چون بنگری روی چشم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جان است و آن سه پاس
سه پاس تو چشم است و گوش و زبان کزین سه امر، نیک و بد بیگمان
می‌بینیم که با چه ظرافتی از دیدن و شنیدن و سخن گفتن عیب‌ت می‌دارد و هشدار می‌دهد هرآنچه که در این جهان خاکی بر ما می‌گذرد و به عنوان نیک و بد مورد تفسیر قرار می‌گیرد حاصل دریافت‌هایی است که از طریق این سه راه ارتباطی با جهان خارج نصیب ما می‌گردد. ولی او با شناختی که از جامعه و گردانندگان آن دارد به خوبی آگاه است که «آنچه البته به‌جایی نرسد فریاد است» و لذا مأیوسانه می‌سراید:

حکیم! چو کس نیست گفتن چه سود از این پس بگو آفرینش چه بود
اما سؤال اصلی این است که انگیزه‌ی او در سرودن شاهنامه چیست؟ چنانکه

می‌دانیم فردوسی بیشتر عمر خود را در قرن چهارم هجری سپری کرده است و لذا از آنچه در روزگار او می‌گذشته و همچنین از گذشته‌های نزدیک خبر داشته است. وی به خوبی از ظلم و جور و ستمی که عُمّال بنی‌امیه بر مردم بی‌دفاع ایران زمین روا داشته‌اند آگاهی کامل داشته و قصه‌های پُر غصّه‌ی آن دوران پُر شکنجه و عذاب را از زبان وطن دوستان شنیده بوده است که هم اکنون گوشه‌ای از آن‌را از زبان پژوهشگران تاریخ این مرز و بوم می‌شنویم «.....در برابر سیل هجوم تازیان، شهرها و قلعه‌های بسیار ویران گشت. زندانها و دودمان‌های زیادی بر باد رفت. نعمت‌ها و اموال توانگران را تاراج کردند و غنایم و انسان‌ها را نهادند. دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه فروختند و سیایا و اسرا خواندند. از سبزه‌ران و برزیگران که دین مسلمانی را نپذیرفتند باج و ساوگران به زور گرفتند و سبزه‌ران‌ها را نهادند..... بیداد و فشار دستگاه حکومت، سخت مایه‌ی نگرانی و نارضایتی مردم بود. نظام حکومت اشرافی بنی‌امیه، آزادگان و نژادگان ایران را مانند بندگان درم خرید از تمام حقوق و شئون مدنی و اجتماعی محروم می‌دانست و بدین‌گونه تحقیر و همه‌گونه جور و استبداد با نام «مولی» پیوسته بود»^۱. دکتر زرین کوب به عنوان نمونه یکی از موارد جور و ستم عُمّال بنی‌امیه را که مشتمل بر نمونه‌ی خروار است بدین شرح بیان می‌دارد: «.....عربان در آنجا که در شهرهای ایران، به خط و زبان و کتاب و کتابخانه برخوردند با آن‌ها سخت به مخالفت برخاستند. رفتاری که تازیان در خوارزم با خط و زبان مردم کردند بدین درستی حجت است. نوشته‌اند وقتی قُتیبه بن مسلم سردار حجاج بار دوم به خوارزم رفت و آن‌را باز گشود هرکس را که خط خوارزمی می‌نوشت و از تاریخ و علوم و اخبار گذشته آگاهی داشت از دم تیغ بی‌دریغ درگذاشت و موبدان و هیربدان قوم را یکسر هلاک نمود و کتاب‌هایشان همه بسوزانید و تباہ کرد تا آنکه رفته رفته مردم اُمّی ماندند و از خط و

کتابت بی بهره گشتند و اخبار آن‌ها اکثراً فراموش شد و از میان رفت.^۱ «لذا شورش‌ها و قیام‌های خونین بسیار درگرفت و این ابومسلم خراسانی بود که با بر انداختن حکومت جبّار بنی امیه رؤیای برتری نژاد عرب را از پیش چشمان خواب آلوده‌ی تازیان محو کرد لکن دیری نپایید که آن همه امیدی که مردم ستم‌دیده به بنی‌هاشم داشتند با روی کار آمدن بنی‌عباس یکسر بر باد رفت.... به‌طوری‌که هنوز بسیار بودند کسانی که آن روزگار می‌گفتند ای کاش پیداد مروانیان باز می‌گشت و کاشکی عدل عباسیان به دوزخ می‌رفت.»^۲

دومین پرسش که به میان می‌آید در ارتباط با منابعی است که فردوسی در به نظم کشیدن شاهنامه در اختیار داشته است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت فردوسی به منظور سرودن شاهنامه از منابع متعددی بهره برده است که یکی از آن‌ها داستان‌ها و افسانه‌هایی است که از گذشته‌های بسیار دور زبان مردم عادی کوچه و بازار جاری و نسل به نسل به‌صورت داستان‌های فولکلوریک متداول گردیده است. البته به علت تنوع قومی در سرزمین پهناور ایران، هر گوشه‌ای از این خاک دارای افسانه‌های محلی مخصوص به خود بوده است و فردوسی در این مورد به «ایست و داستان‌های رایج در خطه‌ی خراسان بزرگ اکتفا کرده است. اما خود وی در جای -ی کتاب شاهنامه منابع کتبی خویش را بر می‌شمارد. به‌طور مثال در ذیل عنوان «در گفتار اند فرام آوردن کتاب» اشاره دارد که:

یکی نامه بود از گه باستان	فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدی	ازو بهر‌های نزد هر بخردی
وی ادامه می‌دهد که یکی از خردمندان روزگار که اهل پژوهش است و در خصوص بزرگان و نامداران تحقیق فراوان دارد مطالب بسیاری را در یکجا جمع آوری	

۱. همانجا ص ۱۱۵ و ۱۱۶

۲. همانجا ص ۱۸۰ و ۱۸۱

کرده است. این پهلوان دهقان نژاد بر این عادت بود که سخنان دیگران را با دقت فراوان بشنود:

بگفتند پیشش یکایک مِهان سخن‌های شاهان و گشت جهان
چو بشنید ازیشان سپهد سَخُن یکی نامور نامہ افکند بُن
چنین یادگاری شد اندر جهان برو آفرین از کِهان و مِهان
بنابر این، شخص است که فردوسی از منابع کتبی که البته به نثر بوده است نیز بهره برده و خود این موضوع را توضیح داده و از دوستی مهربان و یکدل و یک زبان صحبت می‌دارد که این را تالیق به سرودن داستان‌های مثنوی کرده و گفته است:

نپشته من این نامہ، پهلوی به پیش تو آرم مگر نغزوی
گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن پهلوانیت هست
شو این نامہ‌ی خسروان بازگور بدین جوی نزد مِهان آبروی
چو آورد این نامہ نزدیک من برافروخت این جان تاریک من
بدین ترتیب است که فردوسی متن داستان‌های خود را براساس همان نوشتار بنیان نهاده است و چنین به نظر می‌رسد که نوشتار مورد بحث همان کتاب «خداینامه» باشد. وی معمولاً داستان‌ها را با چنین مضمونی آغاز می‌کند:

ز گفتار دهقان یکی داستان پیوندم از گفته‌ی باستان
که اکثراً کلام وی در همین راستا و نزدیک به همین واژه‌هاست. به‌طور مثال داستان رستم و اسفندیار با این بیت آغاز می‌گردد:

ز بلبل شنیدم یکی داستان که برخواند از گفته‌ی باستان
البته در برخی از مواقع نام گوینده را صراحتاً ذکر می‌کند مانند داستان رستم و شغاد که می‌گوید:

یکی پسر بُد نامش آزادسرو که با احمد سهل بودی به مرو

دلی پر ز دانش سری پُر سَخُن زبان پُر ز گفتارهای کهن
کجا نامه‌ی خسروان داشتی تن و پیکر پهلوان داشتی

در هر صورت منابع بی‌شماری در اختیار وی بوده است که از جمله می‌توان به کتاب‌های دینی زرتشتیان نظیر اوستا، بُندَه‌شِن، زاداسپرم، مینوگ خرد و.... غیره یاد کرد.

با توجه به آنچه که فوقاً بازگو گردید شاید اکنون بتوانیم به ذهن و خیال این شاعر بزرگوار در آن دوران پُر آشوب پی ببریم. فردوسی در زمره‌ی مردان برومندی است که در سرزمین مادری خویش عشق می‌ورزیده و سعی وافر داشته است زبان پارسی را که بارها در خطر نابودی قرار گرفته نجات بخشد. او دویست سال تسلط تازیان بیابان گرد و تحمیل زبان عربی بر ایرانیان و آثار مخوف به‌جا مانده از آنرا از یاد نبرده است و شعر حماسی رُصَن در اختیار وی می‌گذاشته که از زبان یکی از قهرمانان داستان‌های خویش فریاد برآورد:

دریغ است ایران که ویران شود کُنام پلنگان و شیران شود
البته می‌دانیم که او یک مسلمان معتقد است و دارای مذهب شیعی که آشکارا بیان می‌دارد:

مسنم بنده‌ی اهل بیت نبی سرآمده‌ی خاک پای وصی
برین زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم

ولی گرایش او به تاریخ کهن ایران زمین وی را از مذهب آباء و اجدادی دور نساخته است. او از اینکه به همت طاهریان و صفاریان بالاخره ایران از زیر یوغ تازیان بدر آمده و مجدداً پادشاهان ایرانی به حکومت رسیده‌اند بسیار خوشحال است و لذا به تنها سلسله‌ی ایرانی موجود یعنی سامانیان چشم دوخته و تصمیم داشت با زنده کردن تاریخ گذشتگان به دو هدف عالی خود برسد. اول اینکه با به تصویر کشیدن هویت و فرهنگ ایران و نمایان ساختن تمدن پایدار آن، اذهان مردم عادی را به فرهنگ بومی خود متوجه سازد و در ثانی با سرودن اشعاری که از لغات نامأنوس عربی پالوده باشد

حداکثر تلاش خود را برای زنده نگاه داشتن زبان پارسی به کار گیرد و چنین است که سی سال عمر ارجمند خود را بر سر این کار می گذارد و خود می گوید:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
و در مورد تسلط بیگانگان بر این مرز و بوم، اولین هدفش اعراب بادیه نشین است که همچنان فرهنگ جاهلیت را بدوش می کشیدند و همچون اجداد چپاولگر خود صرفاً به قصد فتن غنایم جنگی به دیگر سرزمین ها حمله می بردند و در یک دو بیتی که منتسب به او است می گوید:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را بجایی رسیدست کار
که تاج کیسی که آرزو تفو بر توای چرخ گردون تفو
فردوسی در عین حار و مطهریگری که ایران را تهدید می کرده است به رای العین می دیده و در خلال بازگوکردن داستان اسی تسلط اقوام بیابانگرد زرد پوست شمال شرقی ایران را پیش بینی می نموده است. اسیان تقسیم سرزمین مان به سه کشور توران و ایران و روم خود نشان دهنده همین واقعیت است. ضمن اینکه او عملاً گسترش قدرت سلاطین غزنوی را با گوشت و پوست خود له کرده و از بین رفتن سلسله ی ایرانی سامانیان را احساس می کرده است و بدین سبب است که پس از برافتادن سلسله ی سامانیان اجباراً به محمود غزنوی روی می آورد. در هر صورت، همین تلاش بی وقفه ی فردوسی در سرودن شاهنامه و حفظ زبان پارسی خود باعث همبستگی و یکپارچگی ایران زمین شد. و برای اینکه به اهمیت کار فردوسی واقف شویم کافیست نگاهی کوتاه به کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا بیافکنیم و ببینیم که زبان تمام این کشورها عربی است و حتی مصر با آن تاریخ و تمدن کهن به زبان عربی صحبت می کند و تاریخ گذشته ی آن مرز و بوم جایگاهی در فرهنگ عامه ی مردم ندارد. معروف است که یکی از ایرانیان از یکی از بزرگان مصری پرسید چرا با اینکه مدعی هستید «نحن

مصريون للعرب» ولی به زبان عربی سخن می‌گویند. و آن بزرگ مصری پاسخ می‌دهد به‌خاطر اینکه ما شخصیتی مانند فردوسی در کشور خود نداشتیم. و این یک واقعیت مهم تاریخی در سرزمین ایران است که به همت و تلاش‌های بی‌وقفه‌ی نویسندگان و شعرای بزرگی چون فردوسی و نظامی و سعدی و حافظ... است که زبان پارسی همچنان پا برجاست و اکنون ما با همان زبانی صحبت می‌کنیم که فردوسی در هزار سال قبل با آن سخن می‌گفته است و سعدی در هشتصد سال پیش اشعار خود را سروده است. البته رجحان فردوسی در این است که او حداکثر تلاش خود را به‌کار گرفت تا اشعارش از واژه‌های حمیلی عربی بر کنار باشد که کار چندان ساده‌ای نبوده است. چون می‌دانیم که در زبان فردوسی علمای دین کتب مهم خود را به زبان عربی می‌نوشتند و فیلسوفان نیز کتب مهم خود را به زبان عربی می‌نگاشتند و گه‌گاهی نیز محض خالی نبودن عریضه کتب بی‌سم به زبان پارسی به رشته‌ی تحریر در می‌آوردند و چنانچه اوضاع و احوال به همین ترتیب پس می‌رفت مسلماً ما نیز به همان سرنوشت کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا دچار می‌شدیم.

بازگردیم به اصل مطلب که سخن از خرد و خردورزی بود و آغاز سخن فردوسی نیز با آن مزین گردیده است و تأکیدی که در سراسر شاهنامه بر روی آن شده، اهمیت موضوع را از دیدگاه وی نشان می‌دهد. چنانچه ما باید خرد و خردورزی و تفکر و اندیشه همچون ابزاری است که برای شناخت و راهنمایی رندگانی درست و صحیح انسان مورد استفاده قرار می‌گیرد. فیلسوفان از این ابزار برای ارائه‌ی فرضیه‌های خود درباره‌ی چیستی و هستی این جهان استفاده می‌کنند و تاریخ نشان داده است که این تئوری‌ها پس از چندی مقبولیت خود را از دست می‌دهند و فیلسوف دیگری با تبیین عدم حجیت آن، تئوری جدیدی را جایگزین آن می‌نماید و این روند همچنان ادامه دارد و به نتیجه‌ی قطعی نرسیده‌اند. و اما فردوسی می‌داند که خرد و خردورزی کاربرد عملی دارد و برای بهتر زیستن و آسایش و آرامش و پیشرفت تمدن و فرهنگ

جامعه می‌بایستی به‌کار گرفته شود. هر جامعه‌ای نیازمند کسانی است که خردپیشه بوده و در حقیقت خیر و شر را در زندگانی روزمره به مردمان بیاموزانند و در عین حال حکمرانان و قدرتمندان را راهنمایی کنند تا راه عدالت در پیش گیرند و از ظلم و ستم بر کنار مانند و لذا می‌بینیم که سرتاسر کتاب ارجمند شاهنامه از آغاز تا انجام پند است و حکمت و نشان دادن کاربرد عملی خرد و خردورزی و چنین است که می‌توان گفت لقب «حکیم» الحارثی برانده‌ی این شاعر حماسه سرای ایرانی است و با افتخار می‌توان او را حکیم ابوالناس فردوسی خطاب کرد و اگر شاهنامه را «خردنامه» نامگذاری کنیم چندان به بیراهه نرفته‌ایم.

در داستان‌هایی که فردوسی با جزئیات تمام برای ما نقل می‌کند به موارد بسیاری برمی‌خوریم که علی‌الظاهر مصادیق با خرد و خرد نیست و شاید هیچ‌گونه توجیه عقلانی نداشته باشد. و حال آنکه فردوسی خود از این امر با خبر بوده و اعلام می‌دارد:

تو این را دروغ و فسانه مدان
نه رنگ فسون و بهانه مدان
از او هر چه اندر خورد با خرد
دگر بر ره رمز و معنی برد
با اندکی دقت در می‌یابیم که کتاب عظیم شاهنامه از جهت قسمت مشخص و ممتاز تشکیل شده است که به ترتیب عبارتند از بخش اساطیری، بخش حماسی، و بالاخره بخش تاریخی. درباره‌ی معنا و مفهوم واژه‌ی «اسطوره» گفته شده است: «اسطوره در زبان پارسی وام‌واژه‌ای است برگرفته از زبان عربی که به معنای روایت یا حدیثی است که اصلی ندارد و این واژه‌ی عربی خود وام‌واژه‌ای است از اصل یونانی (هیستوریا) به معنای استفسار، تحقیق، اطلاع، شرح و تاریخ. و اما در زبان پارسی اغلب معنای مجموعه‌ی دستاوردهای یک قوم در زمینه‌ی اعتقادی مستفاد می‌شود..... اسطوره اصطلاحی است کلی و دربرگیرنده‌ی باورهای مقدس انسان در مرحله‌ی خاصی از تطورات اجتماعی که در عصر جوامع به اصطلاح ابتدایی شکل می‌گیرد و باور داشت